

که واقعاً دو سال گذشت. دوسالی که روزهایمان، رویاهایمان و زمانمان به سرقت رفت. شهادی ما چنین رفتند... قلم برای تو می‌تپد، شهرم... قلم برای تو می‌تپد، غزه... قلم برای همه ما می‌تپد...»

▼ «من، زنی از غزه، عاشق زندگی

«فاتن الحمیدی»، روزنامه‌نگار ۲۸ ساله اهل نوار غزه، دست‌کم صدها داستان انسانی را مستند کرده و با ده‌ها نفری ملاقات داشته است که بعدها شهید شده‌اند. آنچه بیش از همه بر شخصیت او تأثیر گذاشته، فقدان است: زنانی که همسرشان را از دست داده‌اند، مادرانی که فرزندان‌شان را پدرانی که خانواده‌شان را و هر یک رویایی داشتند، امیدی و زندگی‌ای که از دست رفته است.

فاتن که از سال ۲۰۱۷ در حوزه تحریر خبری و گزارش‌نویسی فعال است، به «هم‌میهن» می‌گوید که هفتم اکتبر رویدادی عادی نبود؛ نقطه‌عطفی در زندگی فلسطینی‌ها و در مسیر مسئله فلسطین از آغاز اشغال تاکنون. آن رویداد، به‌گفته او، از ۷ اکتبر به‌بعد همه‌چیز وارونه شد و موازنه‌ها برهم‌خورد. پیش از آن، فاتن به‌طور منظم و آرام کار روزنامه‌نگاری انجام می‌داد؛ شهری که زیر محاصره بود اما سرشار از زندگی. با آغاز عملیات نظامی در منطقه، او مجبور به آوارگی شد. فاتن که عاشق ساختن خاطره‌ها بود، حالا می‌گوید جنگ همه‌مکان‌ها و زوایای خاطره‌ساز را بلعیده است. ده‌ها همکارش یکی پس از دیگری از دست رفتند و ترس و نگرانی همچنان بر وضعیت سایه افکنده است. پس از بازگشت به خانه‌ای که جزئی از آن آسیب دیده بود، خانواده او شروع به پذیرش آوارگان کردند؛ خواهان و خویشاوندانی که خانه‌هایشان کاملاً ویران شده بود و اکنون جای امنی نداشتند.

فاتن از تأثیرات ملموس جنگ بر زنان سخن می‌گوید: «به‌عنوان زنی که عاشق زندگی و مراقبت از خود است، او احساس می‌کند نسل‌کشی حقوق خصوصی‌ترین ما را برپوده است. کمبود حداقل امکانات زندگی، به‌ویژه نیازهای زنان در زمینه بهداشت شخصی، به‌وضوح دیده می‌شود. آوارگی مکرر و ازدحام آوارگان در یک مکان، آنها را مجبور کرده که همیشه با حجاب باشند؛ درحالی‌که نبود گاز پخت‌وپز خانواده‌ها را به استفاده از روش‌های ابتدایی سوق داده؛ آتش و هیزم که خود منشأ بیماری و مشقت فراوان شده است.» زندگی در چادرها، به‌گفته فاتن، زندگی‌ای بی‌حریم است: «تنها پلاستیک و نایلون بین ما و حملات اسرائیل است؛ سپرنامه‌هایی که نه از سرما محافظت می‌کنند، نه از گرمای سوزان تابستان. او تأکید می‌کند که به‌عنوان زنی که با بیماری‌ها و مشکلات متعدد روبه‌رو بوده، هیچ درمانی در دسترس نبوده، قطعی شدیدی است که هنوز جریان دارد و مردم به غذایاز دارند تا انرژی لازم برای مقابله با ویرانی و خستگی را کسب کنند.

فاتن از پیشینه طولانی محاصره می‌گوید: «در سال‌های قبل شرایط سخت بود اما قابل تحمل‌تر؛ دست‌کم در آن سال‌ها می‌شد با امنیت نسبی کار کرد، بدون ترس دائم برای خانواده و گزارش‌ها. اکنون اما زندگی رفاه سابق را ندارد؛ گذرگاه‌ها بسته، سفر محدود، کالاهایاب و برق که از ۲۰ سال پیش تنها هشت ساعت در روز تأمین می‌شد، وضعیت‌ی شکننده را رقم زده است. محدودیت‌ها بر دریا و تعرض مداوم به ماهی‌گیران، همه نشان از محاصره‌ای دارد که زندگی را درون مرز تنگ‌تری حبس کرده است؛ وضعیتی که به‌تنهایی زندان و جنگ محسوب می‌شود.»

سخت‌ترین لحظات برای فاتن به‌عنوان یک خبرنگار زن، همان صحنه‌هایی بود که عاطفه بر او غلبه می‌کرد: تصویری از کودکانی که می‌گریستند یا خانواده‌هایی که در حال فروپاشی بودند. او گاه مجبور شد مصاحبه‌هایی را لغو کند؛ چون میهمانان در آستانه انفجار احساسی بودند. او از صدها داستان انسانی گفت که ثبت کرده و از ده‌ها نفری که بعدها شهید شدند. یک نمونه تلخ، پسری که سن‌اش کمتر از ۱۰ سال بود، پس از شهادت پدرش، تنها نان‌آور خانواده شد؛ کودکی که باید اکنون در مدرسه و در بازی‌های کودکی باشد، اما ناچار به پذیرش باری سنگین شده است.

فاتن روایت می‌کند که دیدن ناتوانی و پراکندگی مردم، فقر پس از ثروت و فروپاشی زندگی‌های باثروت، بر او اثر عمیق گذاشته است. در نقطه‌ای حساس، او برای آرامش خانواده‌اش کار روزنامه‌نگاری‌اش را محدود کرد اما هرگز مسیر حرفه‌ای را رها نکرد؛ او پیام خود را امانتی می‌داند که باید تصویر واقعی را از زبان و چشم کسانی که هر ثانیه جنگ را تجربه کرده‌اند، منتقل کند.

نتیجه ملموس این همه فشار، تغییر بنیادین در جامعه غزه است؛ خانواده‌هایی که زمانی ثروتمند و محترم بودند، اکنون با ذلت و فقر روبه‌رو شده‌اند؛ امنیت و آرامش از دست رفته و در هر خانواده گشته، زخمی و مفقود حضور دارد. فاتن می‌گوید همه گریسته‌اند و هنوز تا این لحظه زیر بار تروما و دردند: «مجموعه‌ای از بحران‌ها شامل قطع برق و گاز، بسته بودن گذرگاه‌ها، منع کمک‌ها، قطعی و کمبود دارو، توقف بیمارستان‌ها و حملات مداوم. این جامعه را درگیر کرده و هر یک پیامدهای خود را دارد. بیمارستان‌ها، مدارس، خانه‌ها، حتی مناطقی که اشغال‌گران از آنها به‌عنوان «انسانی» نام‌برده‌اند، هدف قرار گرفته‌اند.»

در هر لحظه، ترس و نااطمینانی وجود دارد: کسی نمی‌داند آیا در دقیقه بعد زنده خواهد ماند یا در شمار کشتگان قرار می‌گیرد. فاتن می‌گوید: «می‌خواهم هر کودک کوچک، هر همسر داغدار و هر مادر سوگووار را در آغوش بگیرم.» او بر حق مردم فلسطین به آزادی، آرامش و استقلال تأکید می‌کند و می‌گوید اشغال باید از سرزمین‌ها عقب‌نشینی کند. او نسل‌کشی‌ای را که زندگی‌شان را برپوده، محکوم می‌کند و می‌گوید این جنگ تنها از هفتم اکتبر نیست؛ بلکه از آغاز اشغال فلسطین در ۱۹۴۸ و از زمان نیکه آغاز شده و ادامه دارد: «فلسطینیان در هر حوزه‌ای که می‌توانند به مقاومت ادامه‌ی دهند.»

می‌خواهند بسازند، هنوز امید دارند. به امید روزی که این جنگ و اشغال پایان گیرد. «اما جنگ و اشغال، یاسر را مجبور می‌کند ادامه دهد: «نه اینکه فراموشی کنی نه، فراموشی ممکن نیست؛ اما باید زنده بمانی، باید کاری کنی، نانی بیایی، روزی را بگذرانی.» یاسر پیامی هم برای جهانیان، برای آنان که بیرون از غزه‌اند، دارد: «جنگ را متوقف کنید؛ این سخن همه جوانان غزه است و پیامی دیگر برای جهان: «غزه را تنها بگذارید تا خودش سرنوشت‌اش را تعیین کند؛ غزه را تنها بگذارید. غزه را تنها بگذارید. آنچه از کشتار، نابودی، گرسنگی و ویرانی بر ما گذشته، بسیار سخت و جان‌کاه بوده است و راست‌اش، هیچ‌کس از رهبران جهان، نه دولت‌ها و نه ملت‌ها، یاری حقیقی نکردند. با همه این‌ها، ما سپاسگزاریم. از شما که فریاد زدید، از شما که در کنار غزه ایستادید، از شما که یاری و کمک فرستادید، از شما که از آسمان برایمان کمک ریختید. از هر کاری که برایمان کردید، سپاسگزاریم.»

▼ «قلم برای تو می‌تپد شهر من»

برادر «هدایه عصمت حسنین» دو ماه بعد از شروع نسل‌کشی در غزه، با بدنی خونین از ترکش‌های خمپاره‌های اسرائیلی، روی دستانش جان داده؛ او آخرین نفس‌های برادر را شمرده تا وقتی چشمانش را برای همیشه بسته و رفته. از همان‌جا درد و فقدان برایش آغاز شد و دیگر تمام نشد: «برای چه از درد و فقدان حرف می‌زنم؟ چون هرگز فکر نمی‌کردم در یک‌روز، از همان مردمی شوم که خواهان و برادران‌شان را به خاک می‌سپارند.»

هدایه، پیش از جنگ مدرس مراکز علمی بوده و حالا در گفت‌وگو با «هم‌میهن» از تجربه‌ای سخن می‌گوید که مرز میان زندگی و بقا را در هم‌شکسته است. او می‌گوید، این فاجعه به او آموخته که دیگر خودش تصمیم‌گیرنده نیست؛ این جنگ است که به‌جای او تصمیم می‌گیرد: «تغییراتی که از هفتم اکتبر تا امروز در زندگی شخصی‌ام رخ داده، بسیار بزرگ و عمیق بوده است. یکی از مهم‌ترین این تغییرات، بی‌نیازی من از بسیاری جزئیات زندگی است. در میانه این نسل‌کشی، با چیزهایی روبه‌رو شده‌ام که انسان را از بسیاری از تعلقات جدا می‌کند. بیش از گذشته درد را احساس می‌کنم؛ نه فقط در جسم، بلکه در جانم و با وجود همه این درها، آموخته‌ام با آن زندگی کنم، با آن کنار بیایم و تطبیق و سازگاری را بیاموزم.»

برای او آوارگی تجربه‌ای سرشار از درس‌های تلخ و انسانی بوده: «آوارگی درس‌های بسیاری به‌من داد؛ شوق، درد، فقدان... آموختم چگونه زندگی کنم با از دست‌دادن‌ها و بسا دوری از خانه. من اهل شهر غزه‌ام، اما به جنوب نوار غزه کوچ کرده‌ام. تغییرات بسیاری را درک کردم. از جمله اینکه جزئیات مهمی از پروژه‌هایی که برای سفر و ادامه تجربه‌هایم در زمینه‌نماظره بر آن کار می‌کردم، از دست رفت. حدود شش‌ماه پیش از آغاز این نسل‌کشی در سطح قاره آسیا سخنرانی می‌کردم و قرار بود تجربه‌های جدیدی را ادامه دهم، اما همه‌چیز با این فاجعه متوقف شد.»

هدایه می‌گوید که اینها تنها بخشی از جزئیات زندگی اوست و فراتر از آن، زندگی شخصی‌اش به‌طورکلی دگرگون شده است. اما برای او، سخت‌ترین تجربه، نه مرگ، بلکه زیستن به‌عنوان یک زن در شرایطی است که هیچ حریم خصوصی‌ای باقی نمانده: «به‌عنوان یک زن، سخت‌ترین چالش‌هایی که تجربه کرده‌ام، از میان همه، از دست دادن حریم خصوصی بوده است. حریمی که برای یک زن معنا و ارزش ویژه‌ای دارد. برای من، همیشه این احساس وجود دارد که حتی ابتدایی‌ترین سطح از حریم شخصی‌ام را از دست داده‌ام. درد من بسیار است، حتی در ساده‌ترین لحظات خواستن اندکی آسایش.»

چادرها کنار هم‌اند، بدون دیوار و بدون فاصله. خانه‌ای در کار نیست و در ساده‌ترین جزئیات زندگی، وقتی کسی به‌جای در، پرده‌ای را کنار می‌زند و وارد می‌شود، وقتی چیزی برای پنهان‌شدن نداری جز پارچه‌ای نازک که بسا آن خودت را می‌پوشانی، دردناک است که زندگی به این شکل باشد. دردناک است که همیشه مجبور باشی خودت را بیوشانی، نه از روی اختیار و آرامش، بلکه از روی اجبار؛ و هدایه دو سال است همه این‌ها را تجربه کرده. او می‌گوید آرزوی ساده‌ای مثل «احساس رهایی» و «آرامش در خانه خود» برایشان از میان رفته است: «این چیزها را فقط در زمان آوارگی می‌فهمی. من بیش از یک‌سال و یک‌ماه در چادر زندگی کرده‌ام و اکنون، پس از آوارگی دوباره، بیش از یک‌ماه است که بار دیگر در خیمه‌ای زندگی می‌کنم. به‌خوبی سختی این وضعیت را به‌عنوان یک زن درک می‌کنم، به‌ویژه زمانی که می‌خواهی به جزئیات زنانه زندگی‌ات توجه کنی، اما همین جزئیات کوچک تبدیل به چالش‌هایی طاقت‌فرسا می‌شوند.» هدایه معتقد است رنج آوارگی بیش از آنکه گفتنی باشد، زیستنی است: «از میان همه این رنج‌ها، دردناک‌ترین‌شان این است که حریم خصوصی‌ات را از دست بدهی و دیگر آن حس لطیف و آرامش‌بخش زن‌بودن در آسایش را نداشته باشی.»

مردم احساس سرگشتگی و گم‌گشتگی می‌کنند، احساس آشوب و بی‌نظمی؛ آشوبی که اشغالگران آن را به‌دست خود ساخته‌اند. نخستین و سخت‌ترین دگرگونی در زندگی هدایه همین است: «از دست رفتن امنیت و فرو رفتن در هرج‌ومرج، و این حالتی است بس دشوار و جان‌فرسا.»

و این پیام مستقیم اوست خطاب به جهان: «ای جهان، ای مردم، چه باید به شما بگویم؟ می‌خواهم کوتاه بگویم: ما به‌طور آهسته‌می‌میریم و هیچ‌کس این‌را درک نمی‌کند. می‌خواهم بپرسم: چرا هیچ‌کس به ما گوش نمی‌دهد؟ آیا واقعاً هیچ‌کس صدای ما را نمی‌شنود؟»

هدایه اگر بخواهد در سالگرد هفتم اکتبر پیامی کوتاه بفرستد، تنها می‌خواهد جمله‌هایی ساده اما صادقانه بگوید: «دو سال گذشته است. این یک خواب است؟ یک سرگشتگی؟ چه چیزی است؟ من دیگر احساس زیادی از قهر ندارم، اما می‌خواهم بگویم

گناهی نداریم. برای همین ادامه می‌دهیم. برای همین هنوز زندگی می‌کنیم.» او می‌گوید دو سال گذشته، شبیه قرن‌هایی از رنج بوده است؛ دو سالی که نه‌فقط خانه‌ها و خیابان‌ها را ویران کرده، بلکه خود زندگی را در هم‌کوبیده و با این همه هنوز در دل‌اش چیزی روشن مانده است؛ نوری کوچک، اما زنده: «اما مردمی هستیم که زندگی را دوست داریم و بیش از هرکس دیگری سزاوار زندگی ایم. اما درعین‌حال، بیش از هر ملتی از زندگی محروم مانده‌ایم. کاش به این بخش از داستان ما نگاه کنید... به این درد خاموش، به این میل به زیستن که هنوز زیر آوار نفس می‌کشد.»

▼ «باید زنده بمانی، باید کاری کنی»

از میان همه تجربه‌ها، سخت‌ترین بخش جنگ از دو سال پیش برای «یاسر عدوان»، روزنامه‌نگار ۲۳ ساله اهل شهر رفح، در جنوب نوار غزه، (فقدان) بوده؛ فقدان عزیزانش که ستون زندگی‌اش بودند. برای او جنگ یعنی وداع با احباب و اصحاب، با دوستان و همکاران، با برادران و خواهان و خویشاوندان. او بیش از ۴۰ یا ۵۰ نفر از بستگان، دوستان، همسایگان و همکارانش را از دست داده؛ مثل دایی‌اش «محمود العبد عدوان» که ۶۰ ساله بوده و پرستار در بیمارستان ابویوسف التجار و مادر بزرگش را هم. مثل «سعید طولیل»، «هشام نواچه»، «یحیی برزق»، «مصطفی ثریا»، «محمد جرغون»، «حسن ضلیح»، «انس شریف»، خبرنگاران کشته‌شده در غزه که همگی دوستان نزدیک‌اش بودند. حمله پهباد اسرائیلی در خان‌یونس به‌تازگی «عبدالعزیز»، دوست ۲۲ ساله‌اش را هم از او گرفته؛ دوستی که روزنامه‌نگار نبوده اما نزدیک‌ترین دوست یاسر بوده.

فقدان این همه انسان، بر زندگی یاسر سایه انداخته: «ادامه‌دادن زندگی بدون آنان دشوار است. وقتی دوستی، برادری، یا همکارت را از دست می‌دهی، احساس می‌کنی بخشی از خودت را هم از دست داده‌ای.» «بگذارید از آنچه درون ما و زندگی‌مان در این دوسال جنگ و محاصره، دگرگون شده، بگویم. یاسر وقتی می‌خواهد به «هم‌میهن» از زندگی پیش از جنگ بگوید، روزمرگی معمولی هر آدمی را تصویر می‌کند: «صبح‌ها با صدای زندگی بیدار می‌شدیم تا زندگی کنیم؛ برای جمع دوستان‌مان، برای درس، برای کار و برای لقمه روزانه‌مان. اگر در مدرسه بودی، صبح‌ها راهی کلاس می‌شدی، اگر در دانشگاه بودی، به‌درس و کتابت برمی‌گشتی و اگر کار می‌کردی، به محل کارت می‌رفتی.» اما حالا؟ جنگ همه‌چیز را برای یاسر زیر و رو کرده؛ در این دو سال، دیگر دانشگاهی نیست، نه مدرسه‌ای، نه حتی دفتری برای کار و زندگی یاسر به تلاشی برای بقا تبدیل شده؛ تلاش برای پر کردن ظرف‌های آب، پیدا کردن غذا برای خانواده و جست‌وجوی راه‌هایی برای تأمین هزینه‌ی زندگی. یاسر می‌گوید زندگی برایش سخت و خسته‌کننده شده و این سختی، همه مردم غزه را از درون دگرگون کرده است: «ما یاد گرفتیم کارهای تازه‌ای انجام دهیم تا نان روزمان را فراهم کنیم. جنگ حتی خُلق و خوی ما را هم تغییر داد و عادت‌ها، سنت‌ها و نظام زندگی‌مان را از ریشه دگرگون کرد.»

یاسر پیش از ۷ اکتبر، در خانه‌اش ساعت شش صبح از خواب بیدار می‌شده و حالا در چادرها، از ساعت دو شب بیدار است: «خواب‌مان، زمان‌مان و ریتم زندگی‌مان، همه دگرگون شده‌اند.» و در میان این دگرگونی‌ها، لحظه‌هایی بوده‌اند که او هیچ‌وقت فراموش نمی‌کند: «صادقانه بگویم: همه لحظه‌های جنگ دشوار بودند. هر جزئی از آن، هر ثانیه‌ای، بر روی من می‌دهد.»

فقدان یاران و نزدیکان یاسر ادامه داشت که قطعی آمد؛ قطعی‌ای که دو میلیون انسان را دربرگرفت. ۹۰ درصد مردم نوار غزه، حتی تک‌های نان در سفره نداشتند. مردم، روزنامه‌نگاران، پزشکان، دانشمندان، زنان و مردان همه گرسنه بودند و آن‌روزها از سخت‌ترین دوران‌هایی بود که بر سر یاسر عدوان آمده: «قطعی چهارماه ادامه داشت؛ چهار ماه بی‌امان. پیش از آن هم کمبودهایی بود، اما نه هیچ‌گاه چنین بی‌رحمانه. هیچ چیز به غزه وارد نمی‌شد و در بازار، چیزی برای خوردن نبود.»

یاسر با همین چشم‌ها دیده بوده که مردم از گرسنگی بر زمین می‌افتادند، از حال می‌رفتند و کودکانی را که روزانه از سوءتغذیه و بی‌غذایی جان می‌دادند: «بسیاری در اثر همین قطعی، که نتیجه محاصره و سیاست گرسنه‌سازی اشغالگران بود، شهید شدند یا جان باختند. این محاصره، سراسر نوار غزه را دربرگرفت.»

بسیاری از مردم هنوز از سوءتغذیه رنج می‌برند، عده‌ای به‌بود یافته‌اند، اما بسیاری هنوز گرسنه‌اند و یاسر اسم این مهلکه را می‌گذارد وضعیت‌ی انسانی، آمیخته با فقر و رنج: «هیچ اردوگاهی برای آوارگان نیست، هیچ وزارتخانه‌ای نیست که کمک‌ها را به‌درستی میان مردم پخش کند، قطعی هنوز ادامه دارد، گرچه شدت آن کمتر شده، اما هنوز نفس می‌کشد در زندگی‌ما.»

زندگی در جنگ پر از کارهای کوچک و سخت است؛ پیدا کردن غذا، جمع کردن چوب برای آتش، پُرکردن آب، رفتن به حمام، ساختن چادر و شارژ تلفن: «این کارهای روزانه گاهی ذهن را از اندوه بازمی‌دارد، اما دل همچنان پُر از داغ است.» یاسر می‌گوید مردم غزه آنقدر در این دوسال از دست داده‌اند که حس می‌کنند دل‌هایشان سنگ شده: «نه اینکه عادت کرده باشیم، نه، اما دل‌هایمان سخت شده‌اند. غم، دیگر طولانی نیس: نه از سنگ‌دلی، که از فرط درد. وقتی ۵۰ نفر از نزدیکانت را از دست می‌دهی، دیگر اشک‌ها کم‌رمق می‌شوند.»

با این همه هنوز در دل او و دوستانش نیرویی از امید زنده است: «هر روز، تلاش می‌کنیم نوری تازه بیافرینیم؛ چه در کار خبرنگاری، چه در زندگی ساده‌مان. من به‌عنوان روزنامه‌نگار، هر روز امید را در چهره مردم می‌بینم. وقتی داستان‌های انسانی را می‌نویسم، وقتی رنج و پایداری را به تصویر می‌کشم، می‌بینم انسان‌هایی هنوز در تلاشند، هنوز

خبرسازان



پیامد کاهش کشت خشخاش

منشأ بسیاری از داروهای مسکن و ضد درد، از گیاه خشخاش است و عضو انجمن علمی داروسازان ایران می‌گوید که کاهش دسترسی به این ماده اولیه‌نه تنها تولید مسکن‌ها، بلکه حتی تولید برخی داروهای سرماخوردگی و ضدسرفه را نیز با کمبود روبه‌رو می‌کند. به گزارش همشهری آنلاین، محمدرضا صفایی، دکتری حرفه‌ای داروسازی ادامه داد: «در بیماری‌های اسکلتی-عضلانی یا دردهای عصبی هم که کنترل درد یکی از اهداف درمانی پزشک است، از داروهایی مثل کدئین، مورفین و آگسی‌کدون استفاده می‌شود. این داروها برای بیمارانی تجویز می‌شوند که در دشان با مسکن‌های معمول کاهش نمی‌یابد. در چنین شرایطی پزشکان ناچارند از داروهایی استفاده کنند که منشأ آنها از گیاه خشخاش است. این داروها در کنترل دردهای ناشی از نورویاتی، آسیب‌های بعد از تروما و سوانح شدید، یا جراحی‌های سنگین مثل جراحی‌های ارتوپدی و مغز و اعصاب و دردهایی که به‌راحتی کنترل نمی‌شوند، کاربرد دارند.»



ماجرای مرگ دانش آموز آملی

مدیر آموزش و پرورش آمل شایعات فضای مجازی درباره علل فوت دانش آموز آملی را بی اساس دانست و گفته است که نتایج بررسی‌های اولیه نشان می دهد، در مدرسه هیچ گونه درگیری یا تنش‌ی میان مرحوم نجاتی و عوامل اجرایی وجود نداشته و هیچ نشانه‌ای از بروز اختلاف یا مشکل پیش از وقوع حادثه گزارش نشده است. مرتضی عسکری ادامه داد: «بمحض اطلاع از موضوع، تیم مشاوره‌ای آموزش و پرورش به همراه جمعی از همکاران در مدرسه حضور یافتند و بررسی‌های میدانی انجام شد. همچنین با خانواده مرحوم، از جمله عموی بزرگوار و مادر محترم ایشان، تماس گرفته شد و مراتب تسلیت و همدردی جامعه فرهنگیان به اطلاع آنان رسید. نتایج بررسی‌های اولیه نشان می دهد، در مدرسه هیچ گونه درگیری یا تنش‌ی میان مرحوم نجاتی و عوامل اجرایی، وجود نداشته و هیچ نشانه‌ای از بروز اختلاف یا مشکل پیش از وقوع حادثه، گزارش نشده است. بنابراین شایعات منتشرشده در فضای مجازی مبنی بر درگیری یا رفتار نامناسب در مدرسه، کاملاً بی اساس است،»



افزایش جهانی و منطقه‌ای سرطان

مدیرکل دفتر مدیریت بیماری‌های غیرواگیر معاونت بهداشت وزارت بهداشت گفته است که براساس پیش‌بینی‌ها، بروز و مرگ ناشی از سرطان در جهان تا ۱۵ سال آینده، بیش از ۱/۵ برابر خواهد شد. در قاره آسیا نیز طی ۲۰ سال آینده، تعداد موارد جدید سرطان، حدود ۶۵ درصد افزایش خواهد یافت. جعفر جندقی دراین باره گفت: «براساس پیش‌بینی‌ها، بروز و مرگ ناشی از سرطان در جهان تا ۱۵ سال آینده، بیش از ۱/۵ برابر خواهد شد. در قاره آسیا نیز طی ۲۰ سال آینده، تعداد موارد جدید سرطان، حدود ۶۵ درصد افزایش خواهد یافت.» به گفته او سرطان پستان، براساس آخرین آمار ثبتی، شایع‌ترین سرطان در کل جمعیت ایران به‌ویژه در زنان است. همچنین بالاترین میزان بروز این سرطان، در زنان ۶۵ تا ۶۹ سال مشاهده شده است. جندقی ادامه داد: «بروز خام سرطان پستان در ایران، ۴۷/۷ در هر ۱۰۰ هزار نفر زن است و سالانه بیش از ۱۹ هزار مورد جدید سرطان پستان ثبت می‌شود؛ یعنی به‌طور میانگین، بیش از ۵۰ مورد در روز یا حدود ۲ مورد در ساعت،»